

■ در خصوص پروژه تهیه‌نی باید بگوییم طبق تحلیل‌های کارشناسان سازمان در سال ۶۵ در مرحله آماده‌سازی برای قیام مردم قرار داشتیم و نام این مرحله هم «شکستن طلسم اختناق» بود. بر این اساس تیم‌ها باید با ترور پاسداران فضا را برای قیام مردم آماده می‌کردند

■ پویان شریعت

ماجرای سازمان‌های ترور یستی در ایران، به ویژه سازمان ترور یستی منافقین یکی از سر فصل‌های عبرت آموز تاریخ معاصر است. این سازمان با دعوت به اسلام انقلابی به جذب نیرو پرداخت، در میان راه به دامان مارکسیست غلتید و تغییر نگرش داد و سپس طی پروسه‌ای تشکیلاتی (اصطلاحاً مغز شویی) به روایات با ماسکین کوکی تبدیل شد. اعضای این گروه‌ک از خانه و خانواده چشم پوشیدند و در دام سازمان اسیر شدند و دست به ترور و خیانت و جنگ علیه هموطنان خود زدند. اینکه که برخی از افراد سازمان منافقین از اهداف شوم رهبران آن فاصله گرفت‌ه‌اند و در صدد پاک کردن گذشته سیاه خود هستند، بجاست خاطرات آنها ثبت و ضبط شود تا آیندگان بدانند که فرقه خیانت‌های بزرگی در حق ملت ایران و انقلاب اسلامی انجام داده است و بی‌شک تاریخ خود به قضاوت خواهد نشست. به همین منظور بر آن شدیم تا گوشه‌ای کوچک از مجموعه خیانت‌های فرقه ترور یستی منافقین در جنگ تحمیلی از همکاری اطلاعاتی آنها با ارتش بعث تا اقدام نظامی در جبهه‌ها با استناد به مشاهدات و تجربیات صمد نظری یکی از اعضای جدا شده کادر اطلاعاتی فرقه منافقین، به نگارش در آوریم از این رو متن زیر گفت‌وگوی ما با این عضو سازمان است که در سال ۱۷۲ از فرقه رجوی جدا شده و با گذراندن شرایط سخت به ایران بازگشته است.

برای شروع مختصری از نحوه آشنایی‌تان با سازمان و چگونگی اعزام‌تان به خارج از کشور را بر ایمان بگویید؟ گویا شما سال ۶۳ به خارج اعزام شدید، آیا تا آن سال با وجود محله رژیم‌بعث به کشور ما و وجود جو حاکم بر اجتماع تغییری در نگرش شما نسبت به سازمان ایجاد شد؟

برای پاسخ به این سؤال باید به قبل از انقلاب برگردیم. آخرین ماه‌های سال ۵۷ اوضاع کشور هر روز آشفته‌تر و ناآرام‌تر می‌شد. تفرکات چپ و کمونیستی در میان جوانان رواج پیدا کرده بود. کمونیسم با ظاهری زیبا و شعار برابری و عدالت آرام‌آرام جای خود را در میان جوانان باز می‌کرد و افرادی مثل من که از ظلم و سست‌شده به ستوه آمده بودند، جذب بعضی گروه‌های انحرافی مثل سازمان مجاهدین یا پیکار با انجمن‌های کمونیستی مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق و... می‌شدند به خیال اینکه عضو گروهی شده‌اند که ناجی عدالت است. اما در واقع وارد منجلابی می‌شدند و هر چه می‌گذشت می‌فهمیدند که چه فریبی خورده‌اند. آن روزها من در هنرستان «وشیروانی» بابل درس می‌خواندم، مدارس شده بود عملاً جایی برای فعالیت سیاسی و میتینگ‌های سیاسی و بچه‌ها هم مشغول بحث در خصوص اوضاع کشور. یکی از دوستانم که جذب سازمان شده بود بیشتر از بقیه با من بحث می‌کرد و سعی داشت من را به خود جذب کند. چنان چهره‌ای از سازمان برایم ترسیم می‌کرد که گمان می‌کردم تنها راه نجات مردم و تنها راه رسیدن آنها به آزادی متوسل شدن به سازمان است.

شور انقلابی تمام وجودم را فرا گرفته بود. شعارهایی مثل «سلام انقلابی» و «هر ایرانی و عدالت»، «هر پایی جامعه بی‌طبقه توحیدی» و شعارهای دیگری که در جزوات و کتاب‌های سازمان موج می‌زد، علاقه‌ام را بیشتر می‌کرد. بالاخره تا به خودم آمدم دیدم که جذب سازمان مجاهدین (منافقین) خلق شده‌ام. نحوه اعزام من به مثل دیگر بچه‌های سازمان در آن سال برمی‌گردد به مقوله قاچاق از کشور پاکستان. نیروها به سیستان و بلوچستان می‌رفتند و از آنجا توسط قاچاقچی به کراچی یا دیگر جا شهرها فرستاده می‌شدند. در نهایت بعد از مدتی با مدارک فلابی از گیت فرودگاه خارج و در سال‌های انتظار تحویل عناصر استخبارات و امنیتی و اطلاعاتی رژیم بعث می‌شدند. از آنجا به عراق (بغداد) آورده شده و سپس در پایگاه‌های سازمان تقسیم می‌شدند. به خصوص شناخت سازمان تا سال ۶۴ و حرکت حقیر برای پیوستن به سازمان باید بگویم که سازمان تمام سعی خود را کرده بود که نیروها یا خواندن زندگینامه شهدای شاخص و شعارهای فریبنده از لحاظ عاطفی وابسته سازمان و به خصوص شخص رجوی شوند. شاید بچه‌هایی که سال ۶۳ یا ۶۴ اعزام شدند در سال ۶۰ اصلاً در جریان جنگ مسلحانه نبوده‌اند، اما یک نقطه وصل درونشان بود و دست نخورده مانده بود و تلاش داشت بارور بشود و وصل شود. سال ۶۱ که ضربه خیلی سنگینی به سازمان خورده، رجوی گفت بچه‌ها اقدام به حفظ خود کنند. حفظ خود یعنی اینکه تشکیلات وجود ندارد که اگر یکی گرفت‌ر شاقه لو رووند. تا سال ۶۳ که اعزام‌ها به عراق شروع شد. بچه‌ها اصلاً در جریان جنگ نبودند. یک مسئله ایدئولوژیک وجود داشت که بچه‌های سازمان آن را بالاتر از مسئله جنگ می‌دانستند. این مسئله را خود رجوی طرح کرده بود. یکی از دستاوردهای رجوی بعد از انقلاب نشست‌های «بینین جهان» در دانشگاه تهران بود که ۱۴ جلسه انجام شد، اگر اشتباه نکنم از جلسه ۱۲ به پنهان به‌عقادا‌ها نیامد. چرا نیامد؟ چون بحث طوری پیش می‌رفت که رجوی از جلسه ۱۲ به بعد باید می‌گفت که من نایب امام (مع) زمان هستم، نه امام خمینی. بارها گفته بحث و جنگ میان دو اسلام است؛ اسلام خمینی (اسلام از تجاهی) و اسلام من رجوی. بچه‌ها آنقدر درگیر مسائل ایدئولوژیک شده بودند که حتی

دفاع مقدس هفتگی ضمیمه



ارتش بهشتی مقابل در خدمت صدام کرد

گفت‌وگوی «جوان» با صمد نظری از اعضای جدا شده کادر اطلاعاتی سازمان منافقین

رجوی می‌گفت صدام پاک و مخلص است

شدند. کیفیت این ماجرا را بر ایمان بازگو کنید؟

در سال ۶۲ سازمان به منظور پیشبرد سریع تر خط و استراتژی جنگ شهری خود تصمیم گرفته بود، کمیت و کیفیت واحدها و تیم‌های عملیاتی داخل کشور را بالا ببرد و به همین منظور تصمیم به تشکیل دانشکده جنگ چریک شهری در شهر سلیمانیه عراق گرفت. در زمستان همان سال در اولین دوره دانشکده ۶۰ واحد عملیاتی آموزش دیدند و به عنوان واحدها و تیم‌های عمل کننده در داخل کشور عازم شهرهای مختلف شدند که تمامی این تیم‌ها در زمستان و بهار ۶۴ ضربه خوردند. سازمان پس از جمع بندی علل شکست و تشکیل شورای رفع ابهام به این نتیجه رسید که باید خط و خطوط جدیدتری را در جنگ شهری به کار گیرد. به همین منظور به فاصله بهار ۶۴ تا پاییز ۶۵ که پایان استراتژی جنگ شهری بود بیش از چهار بار «انقلاب در خط» کرد تا شاید جلوی ضربه را بگیرد.

۱- تعداد قرارگاه‌های سازمان در عراق که رژیم بعث در اختیارشان گذاشته بود، همچنین از طرح تهیه‌نی بر ایمان بگویید. این طرح در چه سالی و برای رده چه طرحی عملی شد؟ چگونگی طرح و اجرای آن را بر ایمان توضیح دهید؟

سال ۶۵ پایان جنگ چریکی شهری بود. استراتژی ترورهای کور و ناچونم‌درانه رجوی با آمدنش به عراق به پایان رسیده بود. او با شعار «مدم تا برافروزم آتش بر کوهستان‌ها» استراتژی جدید جنگی خود را که همان همکاری نظامی - اطلاعاتی با صدام و وطن‌فروشی بود، آغاز کرد. پس از شکست جنگ چریکی سازمان به فکر افتاد که خط جدید جنگ ازادیبخش یعنی علم کردن مسئله جنگ و ربط آن به مقوله سرنگونی

و مبارزه مسلحانه و بالاخره همکاری علنی اطلاعاتی و نظامی با ارتش صدام را پیاده کنند و بنا به اظهارات احمد واقف (مهدی برائی)، مسئول اطلاعات - عملیات وقت سازمان جوی از بدو ورود به بغداد با نشست‌های مختلف علنی و مخفی خود با صدام تصمیم گرفت خط جدید جنگ ازادیبخش سازمان را پیاده کنند و در نتیجه به عراق سال ۶۵ گروهان‌های رزمی در مناطق مختلف جبهه‌های کردستان (سرسخت، بانه و مریوان) و جبهه‌های میانی (پاوه، قمرشیرین و سرپل ذهاب) تشکیل شد و سازمان سعی کرد یگان‌های رزمی را ادایته و آماده کند. به همین منظور صدام در زمستان ۶۵ اختیاراتی را در خدمت سازمان قرار داد. از جمله امکانات نظامی که آن موقع در اختیار سازمان قرار داده شد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

■ ماجرای دانشکده جنگ چریک شهری

چه بود؟ در زمستان سال ۶۴ در اولین دوره

دانشکده جنگ چریک شهری ۶۰ واحد و تیم

عملیاتی آماده به داخل ایران فرستاده شدند

که در زمستان و بهار همان سال متلاشی

ر جوی با انتقادی بچگانه از سازمان

خط جد بد تری را در پیش گرفت. او

با انتقاد از اینکه ما در طول چند سال

گذشته به مسئله جنگ و ارتباط آن با

مسئله سرنگونی رژیم کم‌بها داده‌ایم

و رژیم خود را با مسئله جنگ سر پا

نگه داشته است جنگ را طناب دار

رژیم تعبیر کرد و توضیح داد که در

هر صورت چه صلح و چه ادامه جنگ

سرنگونی رژیم حتمی است



■ آخرین تصاویر از اخراج خائنان منافق در اصف / منبع: ستاد مرکزی انجمن نجات کل کشور

■ کلام برزقون

زمان وصال، پیوستن به حیات جاودانه، گاه به سوی عالم احدیت پرواز کردن و خلاصه پذیرا شدن شهادت است.

شهید محمدعلی قلی پور جلونک

رابطه معنوی امام(ره) و رزمندگان

قامت امام برای بوسیدن یک رزمنده خم شد

■ علیرضا محمدی

در تاریخچه دفاع مقدس می‌بینیم یکی از عوامل ایستادگی ملت ایران در برابر دشمنی که به لحاظ مادی برتری قابل توجهی بر آنها داشت، رابطه نزدیک و معنوی امام خمینی(ره) با رزمندگان بود. این سخن که «گر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خونم نام مقدس خمینی را خواهید یافت» سخن بسیاری از رزمندگان بود که در وصیتنامه‌ها پشان تجلی می‌یافت و ضمانت اجرایش را با خونشان امضا می‌کردند. در این سونیز امامی که تولد سربازان و یاران خود را سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب نوید داده بود، فرزندان معنوی خویش را با اصحاب رسول خدا(ص) مقایسه می‌کرد و حتی در وجود این جوانان، «فرشتگان الهی» را می‌دید. هر چند برخی از جنبه‌های معنوی رابطه امام و رزمندگان در فقه شیعه و تعریف جایگاه ولایت فقیه تفسیر می‌شود، اما واقعیات موجود در طول دفاع مقدس نشان می‌دهد که ترسیم دقیق خطوط چنین رابطه‌ای جز با مرید و مرادی و حتی فراتر از آن عاشق و معشوقی تعریف نمی‌شود. در ایامی که سخنان یکی از منتسبان به امام(ره) قلوب بسیاری از خانواده‌های شهدا و ایثارگر را به درد آورده، گذری بر حقایق مصداقی و عینی رابطه امام خمینی و فرزندان معنوی اش در جنگ تحمیلی می‌اندازیم.

■ افتخار امام به استنشاق هوای رزمندگان

در عملیات فتح‌المبین که آن را اولین عملیات بزرگ دفاع مقدس نام نهاده‌اند، ۲۵۰۰ کیلومتر از سرزمین کشورمان آزاد شد و حدود ۱۵ هزار تن از نیروهای دشمن نیز به اسارت در آمدند. پس از اتمام این عملیات، طبق معمول تماشای از سوی بیت امام(ره) برقرار می‌شود تا گزارشی از روند کلی فتح‌المبین تقدیم ایشان شود. در این حین برخی از فرماندهان درخواست می‌کنند که رزمندگان با حضرت امام(ره) دیدار کنند. در کمال تعجب، بلافاصله و از طریق همان تماس تلفنی با این درخواست موافقت می‌شود. به سرعت یک قطار برای آوردن رزمندگان به بیت امام در نظر گرفته شده و تعدادی از این جوانان با همان لباس‌های خاک آلود خود در حسینه جماران حضور می‌یابند، امام خمینی پس از دیدن چهره رزمندگان کلامی را می‌گویند که برای همیشه در تاریخ درخشان دفاع مقدس ماندگار می‌شود: «ما افتخار می‌کنیم که از هوایی استنشاق می‌کنیم که شما از آن هوا استنشاق می‌کنید.»

تواضع امام خمینی(ره) در برخوردشان با رزمندگان تا به آنجایی بود که در به کار بردن جملات و کلمات فروتنانه هیچ امساکي نداشتند و بارها در طول دوران دفاع مقدس با خشوع خاصی به تمجید از فرزندان معنوی‌شان می‌پرداختند. در یکی از این دیدارها ایشان می‌فرمایند: من به این چهره‌های نورانی و بشاش شما و به این گریه‌های شوق شما حسرت می‌برم، من احساس حقارت می‌کنم. من وقتی با این چهره‌ها مواجه می‌شوم و به این قلب‌هایی که به واسطه توجه به خدای تبارک و تعالی این طور



فارس (روستایی نزدیک فسا) بود در این عملیات در سمت فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ ۳۳ المهدی حسابه افرین بود و حدود یک هفته در حالی که محاصره تنگ دشمن بود راه حاج عمران به تنگ درزند را قطع کرده و زمینه پیروزی رزمندگان اسلام را فراهم کرده بود. بعد از معرفی جاویدی (که بعدها به فیض شهادت رسید) او سر و صورت و پستانی و دست امام را بوسید و آرام در کنار فرماندهاش قرار گرفت. در این لحظه صحنه جالبی رخ داد و آن این بود که امام بر گور با آن قامت بلند و مبارکشان شده و به پستانی آن بسیجی دلاور بوسه زدند. اینجانب در دیدن این منظره عشق و علاقه عمیق امام را به فرزندان بسیجی خود دریافتم.

■ امام در آینه کلام شهدا

شهدادادود پشته جمال: عکس امام خمینی ادر کشفم بنگارید تا خداوند به آسروی این فرزند پاک فاطمه(س) این بنده روسیاه را ببخشند. شهید محمد صادق طبسی: فقط صحبت‌های امام را بالاگرد نکنید و به دیوار نجس‌باندید بلکه سعی کنید (آنها) مو به مو اجرا کنید و پیرو ولایت فقیه و روحانیت همیشه در خط امام باشید. شهید محمود جهان پناه: امام! ای کاش مرا صد جان می‌بود تا در راهت که راه خداست بمریم. آنگاه مرا بسوزانند و خاکسترم را بر باد دهند، آنگاه زنده‌ام کنند و تا صد بار تکرار نمایند و باز خواهم گفت: «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست.»

شهید داود پشته جمال: اگر مرا تکه تکه کنند و سپس بسوزانندم و خاکسترم را در در بریزند از امواج خروشان و بر تلاطم دریاندا بسر خواهم داد: لبیک یا خمینی! و داغ گفتن آخ را بر دل دشمن خبیث خواهم گذاشت. شهید عبدالله سعدی: برادران عزیز! مگذارید که جنازه‌ام بر دوش آنهایی که به امام اعتقاد ندارند، تنبیع شود. شهید سید حمید هاشمی: امام جان! ای کاش مقداری از خاک زیر نعلین شما را از پس از شهادت‌م بر چهره خونتیم می‌پاشیدند تا در روز قیامت، نزد خداوند افتخار نامیم که خاک زیر پای امامم بوده‌ام.

■ بوسیدن پستانی یک رزمنده

امیر شهید سیاد شیرازی خاطرهای از دیدارهای